

• دریافت ۹۰/۷/۳۰

• تأیید ۹۱/۲/۵

نگاهی به اندیشه‌های شعری «ژاله قائم مقامی»

مونا محمدی دموچالی*

چکیده

بانو عالم‌تاج قائم مقامی، متخلص به ژاله، از شاعران اواخر دوره قاجار و اوایل حکومت پهلوی است. او در جریان شرایط اجتماعی پس از مشروطه عقائد آزادی‌خواهانه خود را درباره آزادی زنان و حق و حقوق از دست رفته آنان در اجتماع بیان می‌کند. زندگی ژاله سراسر رنج و ملال بوده است و شعر او نیز روایت‌کننده زندگی شخصی و رابطه‌اش با همسر و رنج‌هایش در دوری از فرزند و احساسات او نسبت به پدر و مادر و . . . است. او به مسائل گوناگون، از قبیل برخورد مردان با زنان، موضوع حجاب، طلاق، چند همسری، شرایط زنان بیوه، ازدواج و به طور کلی جایگاه زنان در اجتماع می‌پردازد. ژاله نخستین شاعری است که چنین اندیشه‌هایی را وارد حوزه شعری ادبیات فارسی کرده است و با ورود این اندیشه‌ها گامی بلند در خدمت به ادبیات زنانه برداشته است.

کلید واژه‌ها:

عالم‌تاج قائم مقامی، محتوا، شعر مشروطه، شعر زنان.

مقدمه

با توجه به این تعریف شعر: «گره خوردگی عاطفه و خیال که در زبانی آهنگین شکل گرفته باشد.» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۰: ۸۶)، برای بررسی دقیق و تحلیل شعر لازم است به همه جنبه‌های برشمرده آن توجه شود و با دیدی دقیق تمامی عناصر سازنده و زیبایی‌شناسی آن تحلیل و بررسی گردد. برای نائل آمدن به این امر ناچاریم از نقد ادبی که «عبارت است از شناخت ارزش و بهای آثار ادبی و شرح و تفسیر آن به نحوی که معلوم شود نیک و بد آن چیست و منشأ آنها کدام است» (زرین کوب ۱۳۸۳: ۲۱) استفاده کنیم. نقد و بررسی اشعار شاعران برای معرفی آنان به ادب‌دوستان و شناساندن جایگاهشان در گستره زبان و ادبیات فارسی اهمیت بسزایی دارد. هر شاعر با توجه به عصر و روزگاری که در آن زیسته است دارای افکار، زبان و ویژگیهای خاصی است. حال اگر بخواهیم به این عوامل، جنسیت را نیز اضافه کنیم بر جذابیت و اهمیت آن افزوده خواهد شد. زنان نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند اما همواره جایگاه آنان در تاریخ ادبیات- نه تنها تاریخ ادبیات فارسی بلکه تاریخ ادبیات جهان- چونان دیگر عرصه‌ها پایین و بسیار فروتر از جایگاه مردان است.

«تا سال ۱۳۳۵ که علی اکبر مشیر سلیمی مجموعه زنان سخنور را به چاپ می‌رساند و در آن تصویر و نمونه‌هایی از اشعار بیش از دویست زن شاعر را جمع‌آوری می‌کند. در تمام تذکره‌ها تعداد شاعران زن از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند.» (تاجبخش، ۱۳۷۸: ۱۳) اما در عصر جدید و شروع نوگرایی در ایران به تدریج بر تعداد شاعران و اندیشمندان زن افزوده شده است.

آغاز نوگرایی در ایران را می‌توان دوره مشروطه دانست. بنابراین تحت شرایط خاص اجتماعی و نهضت‌هایی که پس از آن در زمان حکومت رضاخان برای دستیابی زنان به حقوق مساوی به وجود آمد، ژاله قائم مقامی از جمله شاعران زنی است که اشعار خود را درباره زن و ویژگیهای زن ایرانی و ظلم و ستمهای وارد بر او سرود. او در اشعارش فریاد آزادی‌خواهی و برابری سر داد از زندانی بودن زنان در چاردیواری حرم سخن گفت و تباهی زندگی خود را در پرتو این نظام مردسالار به تصویر کشید.

زندگینامه

بانو عالمتاج قائم مقامی متخلص به ژاله، از شاعران اواخر دوره قاجار و اوایل حکومت پهلوی است. او در اسفند ماه ۱۲۶۲ هجری شمسی در فراهان اراک و در خاندانی مرفه و نیکنام چشم

به جهان گشود. پدرش میرزا فتح الله فرزند میرزا علی پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی و مادرش مریم خانم دختر معین الملک، از خاندانی اشرافی بود. در چنین خانواده‌ای از همان ابتدای کودکی (پنج سالگی) شروع به آموختن علوم مختلف زمان نمود و با توجه به هوش، حافظه و استعداد سرشارش که از جدّ خود قائم مقام فراهانی به ارث برده بود، به زودی دانشی بیش از زمان خود کسب کرد. او نزد شیخی فاضل، معروف به جناب، که از خویشاوندان سببی وی بود در خانه به تحصیل پرداخت و در مدت زمانی اندک فارسی و عربی را به حدّ کفایت آموخت و در صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و نقد شعر پیشرفتی به‌سزا کرد و خلاصه در ادبیات عربی و فارسی صاحب حظّی فراوان شد. (کشاوری صدر ۱۳۳۴: ۱۴۳)

طبق گفته پڑمان بختیاری (فرزند ژاله) در مقدمه دیوان، ژاله تا سن ۱۵ سالگی به تحصیل علم در خانه پدری خود در فراهان مشغول بوده و سپس به علت مشکلات مالی پدر مجبور به ازدواج با علیمرادخان بختیاری گردید.

غلامحسین یوسفی درباره ازدواج ژاله با علیمرادخان بختیاری می‌گوید: «عالم‌تاج هنوز شانزده سال داشت که حادثه‌ای مهم در زندگی او روی داد و آن ازدواج این دختر نوجوان و درس خوانده بود با مردی چهل و چند ساله و نسبتاً بی‌سواد به نام علیمرادخان میرپنج از رؤسای خوانین بختیاری؛ سفر کرده و درشت اندام و شجاع و اهل شکار و جنگ، اما از ذوق و ادب بیگانه. دو تن با دو روح و دو فکر و سلیقه متفاوت می‌خواستند عمری با هم بسر برند!» (یوسفی ۱۳۷۹: ۴۲۶)

«گرچه از عمر این وصلت نافرخته بیش از هفت سال نگذشت و ناسازگاری و عدم تفاهم شدید، عامل جدایی بود ولی تنها اثر مثبت این ازدواج یکی به وجود آمدن فرزندی برومند و ادیب با ذوق آقای حسین پڑمان بختیاری بود و دیگر، اشعار صریح و فریادهای ظلم ستیزانه ژاله که به هر حال صفحاتی از تاریخ ادب را در بر دارد.» (تاجبخش ۱۳۷۸: ۴۸)

پس از تولد نخستین فرزند این دو و در همان نخستین ماهها اختلاف آنان آغاز شد و کم‌کم افزونی گرفت تا از هم جدا شدند. ژاله شوهر را رها کرد و به خانه پدری رفت بی آن که جدایی از شوهر قطعی شده باشد. همسر او نیز اجازه نمی‌داد ژاله پسرش را - که در خانه پدر مانده بود - ببیند. (یوسفی ۱۳۷۹: ۴۲۷)

ژاله بیشتر در فراهان با برادرش می‌زیست. سالی یکی دو بار به تهران می‌آمد اما از دیدار فرزند همچنان محروم بود. بعد از گذشت سالها، وقتی پسر بیست و هفت ساله شده بود، مادر او

را دید! و از این پس تا پایان عمر ژاله یعنی پنجم مهر ماه ۱۳۲۵ هجری شمسی با هم زندگی کردند. (قائم مقامی ۱۳۴۵: دوازده) مزار ژاله در جنوب غربی تهران، در آستان مقدس امامزاده حسن واقع شده بود اما هم اکنون نشانی از مزار او باقی نمانده است. پژمان بختیاری (فرزند ژاله) اشعار پراکنده او را جمع آوری کرد و در سال ۱۳۴۵- یعنی بیست سال پس از درگذشت شاعر- به چاپ رساند و به این ترتیب ژاله را در ردیف اول شعر زنان نشاناد.

او در طی زندگی رنجبار خود اشعاری در زمینه‌های اعتراض نسبت به نابرابری حقوق زنان و مردان، زندگی شخصی و احساسات و ویژگیهای زنانه سروده است.

در طول ۶۳ سال زندگی ژاله، شش پادشاه روی کار آمدند. در دوازده سالگی او، ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی به قتل رسید. بیست و سه ساله بود که فرمان مشروطیت به دست مظفرالدین شاه صادر شد. در بیست و شش سالگی، محمد علی شاه قاجار به سبب خودکامگی و مخالفت با مشروطه عزل شد. او همچنین شاهد دوره هفده ساله پادشاهی نابسامان احمدشاه، دخالت مستقیم روس و انگلیس در اوضاع داخلی ایران، جنگ جهانی اول، دوره شانزده ساله سلطنت رضا شاه پهلوی و اقتدار فردی او و پنج سال از آغاز دوره پادشاهی، محمدرضا شاه بود.

«زمینه‌های فکری آثار اغلب نویسندگان، متأثر از شرایط اجتماعی سیاسی دوران خود او است. به عبارت دیگر تحولات اجتماعی و سیاسی جوامع، محرک تحولات ادبی نیز می‌باشد.» (شمیسا ۱۳۸۰: ۱۷) بنابراین جابه‌جایی قدرتهای سیاسی و دگرگونی سریعی که در این دوران پدید آمد باعث شد تا شاعران با روشها و گرایشهای متفاوت و تجربه‌های مشترک تاریخی اجتماعی فرهنگی آشنا شدند و شعر سرودند و اشعار خود را در دسترس همگان گذاشتند. اما عالمتاج قائم مقامی چنین نکرد. شاید می‌پنداشت در جامعه‌ای مبتنی بر اخلاق، شعر او سند جرمی علیه خود اوست، بدین ترتیب اجتماع آن روز را از شعرش بی‌نصیب گذاشت.

به رغم اینکه در فاصله سالهای ۱۳۰۰-۱۳۲۵ شمسی عوامل مناسب سیاسی - اجتماعی در جهت تغییر بانوان پرده نشین به زنان متجدد فراهم بود، ژاله در عمل برخلاف جریان حرکت کرد و پرده نشینی را ترجیح داد و از شعر و آرمانهای زنانه نوگرای خود که در آن زمان می‌توانست خریداران بی‌شماری هم داشته باشد سخن نگفت. (کراچی ۱۳۸۳: ۳)

محتوا و اندیشه

عاطفه یا احساس زمینه‌ی درونی و معنوی شعر است و به اعتبار کیفیت برخورد شاعر با جهان خارج و حوادث پیرامونش شکل می‌گیرد. مثل این است که از پنجره به بیرون نگاه کنیم و ریزش باران یا سقوط یک برگ یا دیدن یک حادثه در خیابان ما را متأثر کند و ذهنیات ما تا مدتی در پیرامون آن حادثه جریان یابد. ناگفته پیداست که نوع عواطف هرکسی، سایه‌ای است از «من» او. بر این اساس می‌توان، در یک چشم‌انداز عام، «من»ها را در سه گروه عمده و اساسی تقسیم کرد:

۱. «من»های فردی و شخصی، مثل من اغلب گویندگان شعر درباری و بعضی شعرهای عاشقانه رمانتیک در دوره اخیر و چه بسیار من‌های دیگر.
۲. «من»های اجتماعی که حوادث پیرامون را در قیاس با زندگی و خواسته‌های شخصی خود نمی‌سنجند، بلکه مجموعه‌ای از هم‌سرنوستان خود را در برش زمانی و مکانی معینی در نظر دارند و اگر «من» می‌گویند شخص خودشان منظور نیست.
۳. «من»های بشری و انسانی که از مرز زمان محدود، فراتر می‌روند. برای آنها سرنوشت انسان و مشکلات حیات انسانی مطرح است.

با این تفصیل می‌توانیم حدود و رسوم زمینه و پیام شعری یک گوینده را بررسی کنیم و میزان گسترش حوزه عاطفی او را بیازماییم. بی‌گمان مهمترین عنصر شعر که باید دیگر عناصر در خدمت آن باشند، همین عنصر عاطفه است که زندگی و حیات انسانی را در صورخیال مختلف خود ترسیم می‌کند. باید این عنصر بر دیگر عناصر فرمانروا باشد، یعنی آنها در خدمت این عنصر باشند نه این که عاطفه در خدمت آنها؛ چرا که شعر چیزی نیست مگر تصویری از حیات. آنجا که عاطفه نباشد، پویایی حیات و سریان زندگی وجود ندارد و در حقیقت شعر بی‌عاطفه، شعری است مرده و هر قدر عناصر دیگر در آن چشم‌گیر باشند نمی‌توانند جای ضعف و کمبود حیات را در آن جبران کنند. (شفیعی کدکنی ۱۳۸۰: ۸۷-۸۹)

شناخت شخصیت هر شاعری پس از مطالعه آثار و آشنایی با سیر تحول افکار و اندیشه‌های وی امکان‌پذیر است. هر چه میان اندیشه و سایر عناصر فنی شعر دوگانگی بیشتر باشد، آن شعر به شعری ضعیف بدل خواهد شد. اندیشه شعری عمیق، اندیشه‌ای است که پس از عبور از صافی عاطفه وجه هنری یابد. گرایشها، علایق و آرمانهای هر شاعری ساختار اندیشه‌های او را شکل می‌دهد. با مطالعه و بررسی در اشعار ژاله قائم مقامی این جلوه‌ها و گونه‌های مختلف اندیشه و

تفکر را می‌توان در موارد زیر ملاحظه نمود.

مادری:

ژاله قائم مقامی در اشعار خود از فرزندش و دوری از او، بارداری، غم از دست دادن فرزند و مهر مادری سخن می‌گوید. او با فرزندى که در شکم دارد سخن می‌گوید؛ در این مکالمه بی‌نظیر شاعر در خطاب به جنینی که در شکم دارد او را از آمدن به دنیا نهی می‌کند:

ای نهان در سینه من ای دوم فرزند من گر پسر یا دختری فارغ شو از پیوند من (۱۶: ۱۰)
او علاقه‌ای به داشتن فرزندى دیگر ندارد و می‌گوید:

آن یکی آمد تو باری از رحم بیرون میا بس بود یک رشته در زندان سراپا بند من (دیوان ص ۱۶: ۴)
در عین حال خود را در ایجاد این فرزند مسؤول می‌داند پس از گفته‌اش پشیمان می‌شود و علاقه‌اش را به فرزند به دنیا نیامده ابراز می‌کند:

نی غلط گفتم که از جان دوستتر دارم ترا ور که بگشایند با شمشیر بند از بند من (دیوان ص ۱۶: ۷)
ما جنایت پیشگان مسؤول ایجاد توایم ای جهان نادیده طفل ای بی‌گنه فرزند من (دیوان ص ۱۶: ۱۰)
غلامحسین یوسفی درباره این گفتگوی مادرانه می‌گوید: «وقتی به فرزندى که در شکم دارد می‌گوید بهتر است که پای به جهان نهد و در تیره‌روزی مادر شریک نشود، به یادمان می‌آید که ده‌ها سال پیش از آن که اوریانا فالاجی کتاب خود را به نام «کودکی که هرگز زاده نشد» بنویسد بانویی شاعر از این سرزمین نظیر این‌گونه عواطف و احساسات را داشته و در شعری در کمال ایجاز بیان کرده است.» (یوسفی ۱۳۷۹: ۴۳۰)

چنانکه اوریانا فالاجی (Oriana Fallaci) - با جنینی که در شکم دارد - می‌گوید: «نکنه دلت نخواد به دنیا بیای متولد بشی؟ نکنه به روز سرم هوار بزنی که: کی گفته بود من به دُبا بیاری؟ چرا دُرستم کردی؟ چرا؟ (فالاجی ۱۳۸۳: ۱۱) او نیز مانند ژاله خود را در ایجاد فرزند مسؤول می‌داند و نگران به دنیا آمدنش است.

ژاله در «مرگ فرزند» غم و غصه خود را در فوت فرزند تازه به دنیا آمده‌اش بیان می‌کند او فرزند را نیمه جان و تن خود می‌داند و چون شمع از غم از دست دادن فرزندش می‌سوزد:
دمبدم افروزم و سوزم چو شمع وانکه به جان آتشم افکند نیست (دیوان ص ۱۷: ۴)
او پند را در این غم چاره‌ساز نمی‌داند و خود را در مرگ فرزند مقصر می‌داند و می‌گوید:

با خود گفتم که از این شو، مرا خوش‌تر از آن نیست که فرزند نیست
بر تن از این دشنه پهلو شکاف اکنون بینم که قزاکند نیست

او هم ازین نکته برنجید و رفت چار مهی بیش نخندید و رفت
(دیوان ص ۱۷)

احساسات مادرانه او پیوسته با حسّ مسؤولیت همراه است چنانکه در «مهر مادری» و «وظیفه مادری» خود را به رها کردن فرزند سرزنش می‌کند. مهر مادری را ارج می‌نهد و مادر شدن خود را امری غریزی قلمداد می‌کند:

دیدم که شیبی نه بر مراد دل با شوی موافقت به تن کردم
بنشست مرا به دل از او باری کش وصف به گونه‌گون سخن کردم
(دیوان ص ۲۳: ۳۰۲)

به نظر می‌رسد با توجه به ازدواج اجباری، ژاله هرگز حامله و بچه‌دار شدن را از روی عشق و علاقه دنبال نکرده است:

با عشق نه با غریزه پروردمش وین را نه به عقل رای زن کردم
بنهادم و شیر دادم و رفتم سگ نیز همان کند که من کردم
(دیوان ص ۲۳: ۶۵)

شاید به علت کم بودن سن یا نفرت از شوهر نسبت به فرزند کمتر علاقه داشته و در نتیجه راضی به دوری از او شده است؛ اما بعدها از دوری فرزند بسیار رنج کشیده است، چنانکه مهر مادرانه در او بیدار شده و غم خود را از دوری فرزند به رنج یعقوب در دوری از یوسف تشبیه کرده است:

مادر چو ز طفل خویشان مهجور است یعقوب وش ار کور شود معذور است
چون من که تعلقم ز اسباب جهان بر یک پسر است و آن هم از من دور است
(دیوان ص ۱۲)

روابط زناشویی:

ژاله در اشعار خود بارها شوهرش را نکوهش می‌کند. نکوهش شوهر از ویژگیهای مهم شعر ژاله است که شعر او را از دیگر شاعران متمایز می‌کند زیرا در شعر هیچ یک از زنان شاعر چنین نکوهشی در باب همسر نمی‌بینیم. او تقریباً تمام ویژگیهای ظاهری و روحی همسرش را هر چند کاملاً طبیعی و بی اشکال باشند، مذموم می‌داند:

همصحبت من طرفه شوهریست شوهر نه که بر رفته آذریست

باریک و سیاه و بلند و سخت
 در دیده من چون صنوبریست
 در روی سیاهش دو چشم تیز
 چون در شب تاریک صنوبریست
 انگیزته ریشی سیه سپید
 بر گونه تاریک لاغریست
 (دیوان ص ۱۸)

از اشعار ژاله چنین برمی‌آید که همسرش به زن و فرزند بی‌علاقه و دوستدار اسب و تفنگ و پول است. تمام افتخارش به اجداد و نیاکانش است، معلوماتی سطحی دارد و اعتقاد و ایمانی قوی در ورای آن نیست؛ در نتیجه این باعث ناراحتی ژاله می‌شود چنانکه می‌گوید:

از فرّ نیاکان خویشستن
 او را به جهان بر تفاخریست
 گویی که پدر نیست مرا
 یا به زر آورده مادریست
 (دیوان ص ۱۹)

در «ناسزاگوئی» حدّ اعلاّی نکوهش از شوهر را به نمایش می‌گذارد:

شوهری سخت بلعجب دارم
 همدمی آدمی سلب دارم
 از کتب‌خانه فضیلت و فضل
 نسخه‌ای نیک منتخب دارم
 پیر و پر کبر و زشت و خسیس
 الغرض نخبه‌النخب دارم
 (دیوان ص ۸۱)

اگر از ویژگیهای فکری و اعتقادی او بگذریم، ژاله از از رابطه زناشویی با چنین مردی نیز راضی نیست:

هر شب اندر کنار اشک‌آلود
 آیت شهوت و غضب دارم
 از جبین و دهان و چهر و لبش
 نور و طیب و گل و رطب دارم
 دست بر گردنم کند گویی
 نقش حمالة الحطب دارم
 نیمشب زان دهان خوش دندان
 بوسه‌ها بر دهان و لب دارم
 همچو اسباب‌خانه آن ویم
 گر رضا داده ور شغب دارم
 (دیوان ص ۸۲)

شاعر، زنی جویای عشق است اما متأسفانه با ازدواجی نادرست که به قول خودش ازدواجی سیاسی است فرصت عشق‌ورزی را از دست می‌دهد:

وصلتم وصلت سیاست بود
 وین سیاست ز مام و اب دارم

آخر این لر کجا و من به کجا مرگ او را از او طلــب دارم
(دیوان ص ۸۲)

او به زیبایی، درایت و ادب‌دانی خاندانش می‌بالد و با این همه ویژگی‌های عالی، چنین مردی را شایسته خود نمی‌داند. با این که از همسرش ناراضی است و آرزوی مرگ او را دارد تا به کام و آرزوی خود برسد اما پس از مرگ او احساس ناراحتی می‌کند و در قطعه‌ای با عنوان «پس از مرگ شوهر» این اندوه را چنین می‌سراید:

به خود گفتم از دست این بختیاری گر آسوده گردم شود بخت یارم
کنون او به خاک سیه خفت و خیزد شرار غم از جان امیدوارم
ندانستمش قدر و اکنون چه حاصل گر از دیدگان اشک خونین بیارم
پس از مرگ علیمردان خان بختیاری خویشاوندان نیز به مال او طمع کردند و به ژاله که سخت تنها مانده بود زیانها رساندند. (قائم مقامی ۱۳۴۵: دوازده) شاید تا حدودی گلایه‌های او ناشی از نابه‌سامانی اقتصادی در زندگی او بوده باشد.

مرا برفشانند آتش بسر بر نه خصمان که خویشان بیگانه سارم
یکی خود رهم زد برندی که گیرد بدست آنچه هست از ضیاع و عقارم
یکی خورد نانم یکی برد آبم یکی داد زهرم یکی کوفت زارم
ربودند و بردند و خوردند و رفتند چو چنگیزیان از یمین و یسارم
(دیوان ص ۸۳ و ۸۴)

به طور کلی شاعر همسرش را مسبب تمام بدبختی‌هایی خود می‌داند؛ بنابراین با توجه به خلق و خوی شوهر و بیزاری بیش از حد از او، نسبت به تمامی مردان بدبین شده است. این بدبینی بر اندیشه شعری ژاله سایه افکنده و او را به شاعری مردستیز تبدیل کرده است.

مرد از دیدگاه ژاله:

ژاله قائم مقامی جدای از بحث‌هایی که درباره شوهرش دارد و او را با زبانی تند نکوهش می‌کند به طور کلی مرد و جنسیت مرد را نیز تجزیه و تحلیل می‌کند. او خصوصیات مرد و شوهر خوب را برمی‌شمارد، به ضعفها و بدیهای مردان، همچنین به تفاوت‌های مردان و زنان نیز اشاره و مرد را به سبب زورگوییها و ظلم‌هایی که در حق زن روا می‌دارد نکوهش می‌کند. او مردان را به بدی توصیف می‌کند؛ مردانی که دانسته و به عمد زنان را آزار و اذیت می‌کنند

و جز ظاهری مردانه بویی از مردی نبرده‌اند و به دلیل نان‌آور بودن هرگونه زورگویی را برای خود روا می‌دانند:

مرد اگر زن را بیازارد به عمدا مرد نیست
 قسمت ما زین مسلمانان ایمان ناشناس
 چيست مرد این ظاهر بی‌باطن این‌هیچ این‌کلم
 مرد چپود جز فراهم ساز ناخوش لقمه‌ای
 مردی ای خواهر به روی و جامه و اندام نیست
 کاگهی بی درد را از آه صاحب درد نیست (دیوان ص ۳: ۱)
 غیر اشک گرم و آه سرد و روی زرد نیست (دیوان ص ۳: ۳)
 کاسمان گوئی گلش را با ضلال آمیخته (دیوان ص ۱۱: ۶)
 لقمه‌ای با اشک و با خون عیال آمیخته (دیوان ص ۱۱: ۸)
 این عوارض جملگی فرعست و اصلش جوهرست (دیوان ص ۷۰: ۸)

در چنین جامعه‌ای حق عشق ورزیدن هم متعلق به مردان است:

مرد اگر مجنون شود از شور و عشق زن رواست
 زانکه او مردست و کارش برتر از چون و چراست (دیوان ص ۲۴: ۱)
 با وجود این همه نگاه منفی آیا از دیدگاه ژاله مرد خوب هم وجود دارد؟ در جست‌وجوی اشعار ژاله مرد خوب هم پیدا می‌شود. ژاله ویژگیهای این مرد خوب و همسر شایسته و مناسب را آورده است، این ویژگیها شامل خصوصیات روحی و ظاهری می‌شود:

مرد آن بود که شهیم و دلیرست و زن شکن
 روح روشن خوی خوش دست قوی طبع کریم
 پر فتوت با محبت پاکدامان پاکدل
 وائرا مخوان به مرد که شهیم و دلیر نیست (دیوان ص ۵۰: ۸)
 هرکه دارد گرچه مملوکست بر زن سرورست
 خوش‌روش با دوستان صافی درون یا همسرست
 (دیوان ص ۷۱)
 دیدار مرد خوشترم آید که شوهری
 مرد آن بود که یکسره غمهای روز را
 گلرنگ و زرد موی و تنک صوت و نرم پوست
 در کوچه واگذاشته، در خانه خنده روست
 (دیوان ص ۷۳)

او به مقایسه زنان و مردان از دیدگاه اجتماع می‌پردازد و مردان را نکوهش می‌کند:

گویند خدای زنان بود
 مردی که بر او نام شوهریست
 زن چيست خضوع مجسمی
 وان مرد غرور مصوریست
 (دیوان ص ۲۰)

کار بد بد باشد اما بهر زن کز بهر مرد
 زشت، زیبا، ناروا، جایز، خطاکاری سزاست (دیوان ص ۲۴: ۶)
 او با تفاخری که در جای جای اشعارش دیده می‌شود شعر خود را برتر از مردان زمانه خود می‌داند:

من نه مردم لیک چون مردان به بازار وجود
 های و هویی می‌کند افسانه سودای من
 ای برادر گر بصورت زن همال مرد نیست
 نقش مردی را به معنی بنگر از سیمای من

عرصه دید من از میدان دید تست بیش هم فزون ز ادراک تو احساس ناپیدای من
(دیوان ص ۸۷)

اوضاع اجتماعی:

«به رغم واقعیتهای اجتماعی و فرهنگی در این دوره متحول در آثار هنرمندان، به سبب ساختار خاص نظام اجتماعی جامعه، ژاله در جریان دگرگونیهای سیاسی- اجتماعی- ادبی قرار نگرفت. شاید به همین دلیل در شعر ژاله جز در مورد مسأله زن هیچ‌گونه آرمان اجتماعی مطرح نشده است و تنها در این مضمون است که اشعار او تأثیر تحولات اجتماعی زمانه را تصویر کرده است.» (کراچی ۱۳۸۰: ۱۳۰)

از دیدگاه نگارنده اگرچه مهمترین مسأله اجتماعی مطرح شده در دیوان ژاله مسأله زنان است، در واقع یکی از مهمترین مسائل مطرح در اندیشه شعری و تفکرات ادبی این دوره نیز مسأله زن است که شاعر به درستی از عهده این رسالت بر آمده است.

اما در نگرشی دقیق‌تر در اشعار ژاله علاوه بر توجه نسبت به مسائل ویژه زنان از قبیل برخورد مردان با زنان، کشف حجاب، طلاق، چند همسری، شرایط زنان بیوه و ازدواج و به طور کلی جایگاه آنان در اجتماع اشاره شده است. «سفارش اجتماعی در دهه نخست سده حاضر برای زنان، رفع حجاب و احقاق حق بود، ژاله اگرچه در اکثر اشعارش بیان‌کننده این مسأله اجتماعی است اما آگاهانه به ضرورت آن پی نبرده است. علت شکوه‌های او، دردهای خصوصی و شخصی بود که به اشعارش رنگ اجتماعی داد.» (کراچی ۱۳۸۳: ۱۹۵) اما در بررسی دقیق‌تر در شعر ژاله می‌توان متوجه شد که شاعر ضمن توجه به آزادی زنان در فرنگ در «گفت‌وگو با چرخ خیاطی» به پیشرفت علم و تکنولوژی در فرنگ نیز اشاره می‌کند و این بیانگر آگاهی و بصیرت اوست. در همین قصیده به عقب‌ماندگی ایران نیز توجه دارد و زبان به انتقاد از ایرانیانی می‌گشاید که ادعای فرزندی بوعلی و رازی می‌کنند. زیرا در همین دوره است که ایران خطه قفقاز را (براساس قراردادهای گلستان و ترکمانچای با روسیه در سالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ م) از دست می‌دهد و در شکستی مفتضحانه از طاغیان ازبک در مرو شکست می‌خورد (۱۲۷۶ ق). (آرین‌پور ج ۱: ۱۳۷۹: ۳-۴) او به اوضاع و احوال زمانه آگاه است و دیدی وسیع و زبانی گستاخ دارد که اینچنین به مردم زمانه و حکومت‌داران می‌تازد:

آخر ای فرزند آدم ای نبیره بوعلی بینوا اجداد خود را از چه رسوا میکنی

در ره تقلید شیخ و خواجه با طبعی ضعیف
 خطه قفقاز را از کف به آسان می‌دهی
 گوشش بی‌حاصل و تحصیل بیجا می‌کنی
 لیک در میدان دعوی شور و غوغا می‌کنی
 گر شکست از رومیان را چون شکست از تازیان
 با گرمی شوی من یکباره حاشا می‌کنی
 در شکست «مرو» دانی جای هیچ انکار نیست
 یا که آنرا نیز فتحی عبرت افزا می‌کنی
 همچنین او در ضمن بیان خصوصیات روحی و اخلاقی همسرش به عقائد او درباره بیگانگان
 و دولتهای قدرتمند زمان چون روس و انگلیس و روم و عثمانی نیز اشاره می‌کند:

بدخواه به رومست و انگلیس
 وز دولت رومش تنافریست
 با تیره عثمانیش عناد
 با لیره عثمانیش سرپیست
 (دیوان ص ۱۹)

دفاع از حقوق زنان:

شاعر مدعی برابری زن و مرد است و از اینکه در جامعه تمام حق و حقوق اساسی مختص مرد است خشمگین می‌شود و زبان به شکوه و شکایت می‌گشاید و سعی می‌کند با استدلال‌هایی منطقی این برابری ذاتی را اثبات کند. «تا پیش از نهضت مشروطه در شعر فارسی، زن از سوی مرد در عاشقانه‌ها با هویتی آرمانی ستایش شده بود و در واقعیتی عینی مورد نکوهش قرار گرفته بود و از دیدگاه هم‌جنس خود دلدار و معشوقی بی‌هویت بود. در اوج نهضت مشروطه و سالهای پس از آن نیز جریان ضد حجاب، شاعران را مسحور کرده بود. بنابراین کسی به مسائل بنیادین زندگی رنجبار زن، ریشه‌ستمدیدگی و علل آن توجه نکرد. اما ژاله به رغم سکوت هم‌جنسانش در آن شرایط اجتماعی، بیان‌کننده دردهای آنها شد، عاطفه، احساس و تخیل خود را آن‌چنان که بود تصویر کرد، بدون آن‌که درصدد فرونشاندن و یا معتدل کردن آن باشد. اشعار او در بدگویی از جنس مرد و دفاع از برابری حقوق زن و مرد رنگی افراطی و تندرو دارد.» (کراچی ۱۳۸۳: ۱۹۲)

او از نابرابری حقوق زن و مرد گلهمند است:

مرد اگر مجنون شود از شور و عشق زن رواست
 زن که او مردست و کارش برتر از چون و چراست
 لیک اگر اندک هوایی در سر زن راه یافت
 قتل او شرعاً ار هم جایز نشد عرفاً رواست
 بر برادر بر پدر بر شوست رجم او از آنک
 عشق دختر، عشق زن بر مرد نامحرم خطاست
 (دیوان ص ۲۴)

او درباره تفاوت‌های زن و مرد نیز سخن می‌گوید و معتقد است که در دکان آفرینش هر دو

یکسانند و آنچه باعث برتری مرد می‌شود، اجتماع و قوانین اجتماعی است در حالی که هیچ یک مزیتی بر دیگری ندارند:

خواهرم پرسید فرق مرد و زن در چیست گفتم
در دکان آفرینش جنس ما و اوست یکسان
گویمت این قصّه را با نکته‌ای در بسته امّا
عمر ما طی میشود در کیسه‌ای در بسته امّا

(دیوان ص ۱۳)

کج نواتر مرد از زن بی‌وفاتر زن ز مرد
از تو گر برتر نباشد جنس زن مانند توست
این بد آن بدتر وبال اندر وبال آمیخته (دیوان ص ۱۲:۵)
گو خلاف رأی معرور تو باشد رأی من (دیوان ص ۶:۸۷)

او درباره قوانین چند همسری در اسلام نیز به بحث می‌نشیند و با توجه به آیات قرآنی جواز آن را امری محال می‌داند:

آیت «مثنی ثلاث» ار هست «ان خفتم» ز پی
چون تواند مرد عادل زیست با زنهای خویش
آیت «مثنی ثلاث» ار جزئی از حقه‌ای توست
آیت «لن تستطیعوا» نیز فرمان خداست
کاین یکی زشت است و پیر آن یک جوان و دلرباست
آیت «لن تستطیعوا» نیز از حقه‌ای ماست

(دیوان ص ۲۶)

این ابیات به آیات قرآنی زیر اشاره دارند:

«فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و ان خفتم الا تعدلوا فواحدة»

(سوره نساء آیه ۳)

یعنی دو یا سه یا چهار زن بر تو مباح است اما اگر بترسی که قادر بر اجرای عدالت میان آنها نباشی پس به یک زن قانع باش.

«و لن تستطیعوا ان لن تعدلوا بین النساء و لو حرصتم» (سوره نساء آیه ۱۲۹)

یعنی محققاً نمی‌توانی بین زنان خود عدالت به کار بندی گو اینکه حریص باشی.

او همچنین معتقد است که زن در دین اسلام و دیدگاه محمد (ص) جایگاه والایی دارد و خوار و ذلیل نیست:

گر محمد بود جنت را بزیر پای زن
گر پیمبر بود زنرا همطراز مرد گفت
هشت و با این گفته مقداری ز جنس مرد کاست
وی بسا حقه‌ها که او را داد و اکنون زیر پاست

(دیوان ص ۲۶)

او معتقد است زنان نباید یکجا بنشینند و منتظر احقاق حقوق از دست رفته خود باشند بلکه

باید برخیزند و فکر مدارا را از سر بیرون کنند «جسارت زبانی عالمتاج که بی‌شک از عصیان روحی او سرچشمه می‌گیرد در چندین چکامه او به تمام معنا آشکار است. او از ژرفای جامعه‌ای که زن را همچنان نه یک انسان کامل بل نیمه‌ای ناقص می‌شمرد صدایش را علیه رجم زنان به دست پدران و برادران‌شان به اعتراض بلند کرده و از آنان می‌خواهد که علیه آداب و رسوم و سنت‌های دیرپا و قوانین رایج سر بردارند.» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۲۰۲)

در ره احقاق حق خویش و حق نوع خویش رسم و آیین مدارا نیست در دنیای من
پنجه اندر پنجه مردان شیرافکن زخم از گری چون سر برآرد همّت والای من
(دیوان ص ۸۷)

از سوی دیگر ژاله به عنوان زن بیوه با مشکلاتی روبرو است که این معضل را می‌شکافد و از این واقعیت پرده بر می‌دارد که مردان به زن بیوه نگاهی هوس‌آلود دارند و زنان به آنان اعتماد ندارند:

راستی را که زن بیوه چه بدبخت کیست خاصه آن زن که بری دارد و رویی دارد
همه کس ترسد از او گرچه بود خواهر او کاین بود بیوه و آن مزبله شویی دارد
(دیوان ص ۵۴: ۲)

انتقاد از زن ایرانی و امید به آینده:

آن چنان که از اشعار ژاله بر می‌آید او از اوضاع اجتماعی ناآگاه نبوده و درباره آزادی و جنبش‌های زنان در فرنگ و شرایط و موقعیت زنان در ایران اطلاعاتی داشته است چنانچه زنان ایرانی را به پیروی از زنان فرنگ فرا می‌خواند و از جمله در ابیات زیر شور و علاقه خود را به این مسأله نشان می‌دهد:

اجتماعی هست و نیرویی زنان را در فرنگ در دیار ما هم از زن جمع گردد فرد نیست
دست و پایی، همّتی، شوری، قیامی، شورشی شهر هستی جان من جز عرصه ناورد نیست
(دیوان ص ۴-۵)

او زنان را در موقعیت فعلی خود دست‌بسته و پابسته و در مقایسه با مردان موجوداتی ناتوان می‌داند:

کیست زن این بازیگر این بازیچه چیست گوهری بی‌مایه با خاک سفال آمیخته (دیوان ص ۱۱: ۱)
او حرم خانواده را زندان زنان می‌داند که زندگی در آن باعث عقب‌ماندگی زنان می‌شود،

«من» شاعر در این ابیات «من» فردی نیست بلکه «من» اجتماعی است؛ اجتماع زنان و همه زنان ایرانی که در موقعیتی همانند او گرفتارند شامل این «من» می‌شوند:

آزاد پر مگسا بر روی شهر بچم مسکین منا که بدهر عاجزتر از مگسم (دیوان ص ۲۲)
 زن ایرانی زنی است که در خانه می‌نشیند و حتی حق عاشق شدن هم ندارد زیرا اجتماع چنین حقی را به او نمی‌دهد. در عین حال همین زن با توجه به این فشارهای اجتماعی در کار بد بی‌باک نیست:

نیست در کار بد بی‌باک ور خود علتش ترس شو یا بس دین یا نقش عفت یا حیاست (دیوان ص ۲۵:۲)
 او معتقد است زن ایرانی حتی از این حق که نام او را هم به زبان بیاورند محروم است؛ مردان همسرانشان را با عنوان «بچه‌ها» یا «خانه ما» خطاب می‌کنند:

آنکه زنرا بچه‌ها یا خانه ما داده نام چون تواندید کان عورت به مردی آشناست (دیوان ص ۲۵:۷)
 گهت خانه خوانند و گه بچه‌ها که ننگست نام تو بر سروران (دیوان ص ۳۴:۷)
 به نظر ژاله زن در جامعه ایرانی حقیر است زیرا تاکنون نتوانسته به مقام و مرتبه‌ای دست یابد در حالی که در جاهای دیگر جهان زنان به شهرت رسیده‌اند. این ابیات می‌تواند به گونه‌ای تشویق زنان ایرانی باشد به این که موقعیت خود را دریابند و سعی کنند در راه پیشرفت و تعالی قدم بگذارند:

چندین هزار مرد به شاهی رسیده‌اند در این بزرگ عالم و یک زن وزیر نیست
 از شاهی وزارت و سرداری سپاه بگذر که یک ضعیفه مدبر دبیر نیست
 گویند زن به شهر فرنگان بود خطیر اما به شهر ایران بیش از فطیر نیست
 (دیوان ص ۵۱)

ژاله با تحلیلی درست علت اصلی ضعف زنان را درمی‌یابد و یادآوری می‌کند. مرد در جامعه سنتی ایرانی قیم زن است و زن نانخور و نیازمند به مرد است و همین باعث می‌شود تا حق حکومت و زورگویی بر زن را به خود بدهد:

مردست قیم ما و امثال ما که او زن را صغیر داند اگر خود کبیر نیست
 تا ما ضعیف و نانخور مردیم و گوشه‌جوی راهی بجز اطاعت مرد قدیر نیست
 (دیوان ص ۵۲)

ژاله معتقد است زنان باید خود کار کنند و متوقع مال از همسر نباشند. «شاید ژاله تنها زنی باشد که ضعف روحی و احتیاج مادی نسوان را به خوبی احساس کرده و دریافته است که تا هم

جنسان او استقلال مالی نداشته باشند و نتوانند نان خود را شخصاً فراهم سازند باید تابع مردان مقتدر باشند.» (قائم مقامی، ۱۳۴۵: نوزده) زیرا چنین توقعی مسلماً با زورگویی و خود برتر بینی مردان همراه است:

در جیب اوست دست تو اما حساب هست بر دوش اوست بار تو اما بعیر نیست
دیربست تا که من نگرانم درین ولی زود ار براه چاره گرایی تو دیر نیست
(دیوان ص ۵۲)

ژاله بسیار واقع‌بین است اگر به زن حق می‌دهد با دلیلی منطقی است و منافاتی با حقوق مرد ندارد... او حتی به وضعیت ظاهری زنان هم اشاره می‌کند و معتقد است زن باید در خانه پاکیزه و آراسته باشد تا مرد را به خود جلب کند:

در خانه جامه تو پلاس و تن پلید گرمابه نیست گوئی و گوئی حریر نیست (دیوان ص ۵۳)
با این همه ژاله به آینده امیدوار است دست به پیشگویی می‌زند معتقد است دختر فردای ایران به آمال خود خواهد رسید:

دختر فردای ایران دختر امروز نیست گر بخواهی ورنه برگیرند بند از پای من
آخر این بازیچه زن بر مسند مردان زند تکیه وز صهبای عشرت پر شود مینای من
(دیوان ص ۸۸)

او خود را در این زمینه پیشگو می‌داند و می‌گوید من آن ایام را نخواهم دید؛ بنابراین دختران از امروز باید همداستان شوند و در راه آزادی بکوشند و گمان نکنند که چادر و حجاب مانع آنهاست زیرا نعره و غوغای ژاله هم از سیه چادر برآمده است. او می‌داند که چنین روزی در پیش است و به زنانی که آن روز را خواهند دید نصیحت می‌کند که پاکدامن باشند و عفت خود را از دست ندهند:

نغمه آزادی نوع زن از مغرب زمین سوی شرق آید ولی خالی است از من جای من
نور چشم دختر آینه دست دوست قدر نعمت را بدان ای گوهر یکتای من
پاکدامن باش و ز آزادی بجز عزت مخواه راه تاریکان مرو ای زهره زهرای من
(دیوان ص ۸۹)

ازدواج:

ژاله از ازدواج خود رضایت ندارد و در ابیات متعددی از پدر و مادر برای چنین تصمیمی شکوه و

شکایت می‌کند، این نارضایتی به حدی است که در کل به اصل ازدواج شک می‌کند: چه میشد آخر ای مادر اگر شوهر نمی‌کردم گرفتار بلا خود را چه میشد گر نمی‌کردم (دیوان ص ۶: ۱) ژاله عقایدی جالب و متجددانه درباره ازدواج دارد؛ او به مسأله سن ازدواج اشاره می‌کند و عقیده غالب را درباره سن ازدواج دختران نمی‌پذیرد. جسارت ژاله در بیان این افکار بسیار حائز اهمیت است. باید دقت کرد که او تقریباً یک قرن پیش به مسأله‌ای اشاره می‌کند که هنوز هم در قانون اساسی ما لاینحل مانده است:

شرط تزویج ار بود نه سالگی در دین ما هم بلوغ جسمی و عقلی دو شرط دیگر است در دگرجا دختر نه‌ساله گر بالغ شود جان خواهر جای آن سودا نه در این کشور است (دیوان ص ۷۰)

او ازدواجهایی همچون ازدواج خود را حرام می‌داند، زیرا شرط ازدواج رضایت طرفین است و در چنین ازدواجهایی دختر به اجبار و با انتخاب والدین تن به ازدواج داده است؛ بنابراین ازدواج را تن‌سپاری، زناء شرع‌رنگ و حلالی با حرام آمیخته می‌نامد:

ازدواج شرعی اندر عهد کفر اندوز ما چیست دانی حرامی با حلال آمیخته
ازدواج شرعی است این یا زنائی شرع رنگ نی غلط گفتم نکاحی با نکال آمیخته
(دیوان ص ۱۲)
تن فروشی باشد این یا ازدواج جان‌سپاری باشد این یا زیستن (دیوان ص ۱۵: ۱۵)

لزوم عفت:

ژاله قائم مقامی تأکید بسیار زیادی بر عفت و پاکدامنی زنان دارد. او زنان را به این امر دعوت می‌کند. او در «وسوسه کنیز» در برابر خواهشهای کنیز تن به گناه نمی‌دهد: گویی که عاشقانت صف بسته‌اند بر در شاید! از آنکه کس نیست شیرین اداتر از من گاهی بنام شوهر گاهی بنام عاشق کام ار نشد به معروف باری بمنکر از من ای‌رهزن سیه‌پوی بس کن که بس شنیدست گوش نعم پسندت لاء مکرر از من گر پر جعل شود شهر سرگین نمیتوان شد بگذار کلبه‌ای تار ماند معطر از من (دیوان ص ۷۷ و ۷۸)

همچنین می‌گوید:

پاکدامان باش و ز آزادی بجز عزت مخواه راه تاریکان مرو ای زهره زهرای من (دیوان ص ۸۹: ۸)

شاعر از آنان که تنها ادعای عفت می‌کنند نیز بیزار است و معتقد است عصمت و پاکدامنی باید از سر صدق باشد نه ترس و هیچکس نباید ادعای پاکدامنی کند زیرا پاکدامنی هم یک شبه به ناپاکی تبدیل می‌شود:

تاج عفت سرگران کرده بر مردم ندانی کز گرانباریست باری کشتی ار در گل نشیند
عصمتی کز ترس برخیزد سرافرازی ندارد بی بی از بی‌چادری البته در منزل نشیند
پاکدامانی به یکشب رنگ ناپاکی پذیرد بر زمین افتد چو کس بر کرسی مایل نشیند
(دیوان ص ۶۹)

اندیشه درباره مرگ و زندگی و تقدیر:

ژاله قائم مقامی در لابه‌لای اشعارش به مسأله مرگ و زندگی و تقدیر نیز پرداخته است. او به تقدیر و سرنوشت اعتقاد دارد اما معتقد است می‌توان با تقدیر مبارزه کرد و ستاره و اختر شبگرد دلیل خوشبختی کسی نیستند:

در خطوط دست رمزبست وان رمز را آن که یارد با چراغ علم روشن کرد نیست
اینقدر دانسته‌ام از رمل کاندرا کار ما اعتبار او فزون از کعبتین نرد نیست
وان نجوم نکتہ‌ای آموخت کت گویم به‌جد: روز کس روشن ز سیر اختر شبگرد نیست
(دیوان ص ۴: ۵-۷)

برپایه همین اندیشه است که او زنان را به قیام و نبرد علیه وضعیتی موجود فرا می‌خواند. او زندگی را تنها همراه با عشق تعریف می‌کند و معتقد است اگر عشقی پدید نیامد باید با احسان و محبت زیست:

زیستن با جان حیوانی سرشت چیست دانی همچو حیوان زیستن (دیوان ص ۱۴)
اما در کل شاعر زندگی را بیپه‌وده و تباه می‌داند. و اشعارش حاکی از بدبینی او به زندگی است. وی با روحیه اندوهگین و زندگی رنجبارش مسلماً نمی‌تواند تعریفی دل‌انگیز از زندگی در ذهن داشته باشد:

زندگانی چیست نقشی با خیال آمیخته راحتی با رنج و شوری با ملال آمیخته
اصل امکان چیست وین انسان کبر اندوز کیست قصه‌ای از هر طرف با صد سؤال آمیخته
آن بلند اختر سپهر و آن این تبه گوهر زمین هیچ در هیچ و خیال اندر خیال آمیخته
مرگ دانی چیست درسی با هراس آموخته یا سکوتی جاودان با قیل و قال آمیخته
(دیوان ص ۱۰)

به هر حال او به وجود وسوسه‌هایی در تن و جسم معتقد است که گاه ممکن است زن و مرد را به بیراهه کشد، گرچه خود او مصون از این وسوسه‌هاست. وقتی از برابری زن و مرد در برابر وسوسه سخن می‌گوید به سرعت خود را از این قاعده مستثنی می‌کند و می‌گوید:

گر سخن کردم ز خواهش‌های زن تا نپنداری که میلی در من است
کم ز خوی شوی و سختیهای دهر میروم در خاک و پاکم دامن است
(دیوان ص ۹۳)

گله از پدر و مادر:

شاعر از زندگی خود ناراضی است و ازدواج نادرست خود را دلیل این بدبختی می‌داند و از آن جا که به فرمان پدر و مادر ازدواج کرده است در ابیات بسیاری از آنها گله می‌کند:

وصلتم وصلت سیاست بود وین سیاست زمام و اب دارم (دیوان ص ۸۲: ۸)
مگر باری گران بودیم و مشت استخوان ما پدر را پشت خم می‌کرد اگر شوهر نمیکردم (دیوان ص ۳: ۶)
حیله‌شناسی چو مادر ساده‌لوحی چون پدر داشتم خود راهشان را روح خوش باور زده (دیوان ص ۶۷)
ژاله می‌داند که اگر مادر او را به خانه شوهر فرستاده در دل آرزوی خوشبختی او را داشته و در «یادگار عهد شوهرداری» به این مطلب اشاره می‌کند. مادر جامه او را با امید خوشبختی برای او دوخته اما دریغا که سرنوشت نصیبی دیگر برایش در نظر گرفته بود:

مادر این غم جامه را با خوشدلی دوخت بهر عیش و دنیا خواریم
کی در آن آسانیش اندیشه بود زین همه ناکامی و دشواریم (دیوان ص ۵۷)
یکی از ویژگی‌های شعری ژاله عدم قطعیت، تغییر عقیده، تضاد در اندیشه و پشیمانی از گفته‌های سابق است این ویژگی نه تنها در گله از پدر و مادر بلکه به طور کلی در مجموعه اشعار ژاله صدق می‌کند. چنانکه بر رغم شکایت از پدر و مادر در برخی اشعار از شکوه و شکایت خود اظهار پشیمانی کرده است. البته طبیعی است که هرچند فرزند از پدر و مادر گله‌مند باشد، به‌ویژه در مورد زنی شاعر و حساس، وابستگی‌های شدید عاطفی و فرهنگ و نوع دوستی فی‌مابین باز در پایان حس ناسپاسی، موجب تضاد در قضاوتها خواهد شد:

تو اکنون با پدر در سینه خاکی و شوهر هم حکایت کاش ازین افسانه با دفتر نمیکردم (دیوان ص ۷: ۷)
دل‌م دریای خونست از نه در دامن تنهایی شکایت از پدر یا ناله از مادر نمیکردم (دیوان ص ۸: ۷)
تا بکی مسکین پدر را تن بلرزانم بگور تازبانه تا بکی بر لاشه شوهر زخم (دیوان ص ۷۸)

عشق:

یکی از بزرگترین آرزوهای ژاله عشق ورزیدن است، شاعر آرزوی عشق دارد و به سبب از دست رفتن فرصت‌های عشق‌ورزی اندوهگین است. شاعر برای عشق در زندگی جایگاه والایی قائل است. او عشق را آب زندگی می‌داند و معتقد است، بی عشق نمی‌توان زندگی کرد. منظور او از عشق، عشق مادی و زمینی است و اثری از عرفان و یا عشق عرفانی در اشعار او دیده نمی‌شود: گم شد جوانیم همه در آرزوی عشق اما رهی نیافتم آخر بکوی عشق (دیوان ص ۴۱: ۱) عشق ای دلمرده آب زندگی است گر بخواهی زیستن هان زیستن (دیوان ص ۱۴) او مدعی است که در طول زندگی عشق را تجربه نکرده و تنها اندکی محبت در دل او جای گرفته است، حتی اگر عشقی در دل احساس می‌کند معشوق خود را نمی‌شناسد:

در سراپای وجودم جز محبت هیچ نیست گر محبت اینچنین سوزان بود پس عشق چیست
مایه عشقی شرار انگیز در دل هست لیک خنده می‌آید مرا کاین عشق را معشوق کیست
(دیوان ص ۲۹)

عشق در دیدگاه ژاله جایگاهی والا دارد. او خواهان عشق پاک بود و گمان می‌کرده است با جدایی از همسر عشقی را که در جستجویش بوده خواهد یافت اما این آرزو برای او میسر نشده است:

گفتم بکوی خویش چو از کوی شو شوم در کام عشق خانه برافکن فرو روم
غافل ازین دقیقه که با نام زن مرا آن پای نیست کز پی این آرزو روم
(دیوان ص ۹۰)

او عشق و زن را همزاد یکدیگر می‌داند و معتقد است که زن بی عشق، شمع بی نور است و ژاله چنین زنی نیست و خود را عاشق خطاب می‌کند اما تأکید می‌کند که عشقی بی معشوق در دل دارد:

من نه مختار نفس خویشتم چون زخم دم ز عاشقی که زخم
غلطم من که جز محبت نیست گر بگردی چو شر در بدنم
زن بی عشق اگر به گیتی هست شمع بی نور باشد آن نه منم
(دیوان ص ۹۱)

در «غزل» با معشوق به گفت‌وگو می‌نشیند اما تأکید می‌کند که دلبر او موهوم و خیالی است زیرا شاعر دعوی عفت و پاکدامنی دارد و حتی حاضر نیست در عرصه غزل نیز که جایگاه

عاشقانه‌گویی است از پيله‌ای که به دور خود تنیده بیرون آید و رها از قید و بند غزل بسراید. شاعر دیوان غزل خود را در آتش می‌سوزاند «زیرا که غزل زبان عشق است و او از این سعادت محروم بوده است. غزلی هم که چاشنی عشق نداشته باشد قابل خواندن و شایسته بقا نیست. عشق برای او شبحی خالی از جذبه و عاری از شکل و تناسب بوده که گاه در عالم اندیشه مانند «حال» در نزد عرفا می‌درخشید و نابود می‌شد.» (قائم مقامی ۱۳۴۵: چهارده و پانزده)

از عشق رخت دل بیرم می‌لرزد چون شعله ز پا تا قدم می‌لرزد
ای دلبر موهوم بیا کز غم تو سیماب صفت دل بیرم می‌لرزد
هر سو گذرد نگاه اشک‌آلودم تصویر تو در چشم ترم می‌لرزد
(دیوان ص ۷۴)

نتیجه‌گیری

ادبیات زنانه و شاعران زن با ورود اندیشه‌های جدید و پیشرفت‌های روزافزون زنان در عرصه‌های گوناگون اهمیت و ارزش بیشتری یافته است. عالمتاج قائم‌مقامی اولین شاعر زن ایرانی است که در شعرهایش به بیان دغدغه‌های زنان و مشکلات آنان در اجتماع مردسالار ایرانی پرداخته است. در واقع شاعر زبان گویای زنانی است که در چهاردیواری حرم، اسیر و زندانی شده‌اند و راهی برای پیشرفت و بیان اندیشه‌های خود ندارند. عالمتاج قائم مقامی تحت شرایط خاص اجتماعی و نهضت‌هایی که پس از آن در زمان حکومت رضاخان برای دستیابی زنان به حقوق مساوی به وجود آمد، اشعار خود را درباره‌ی زن و ویژگی‌های زن ایرانی و ظلم و ستم‌های وارد بر او سرود. او در اشعارش فریاد آزادی‌خواهی و برابری سر می‌دهد از زندانی بودن زنان در چارودیواری حرم سخن می‌گوید و تباهی زندگی خود را در پرتو این نظام مردسالار به تصویر می‌کشد. اشعار ژاله مسلماً خالی از عیب نیست و برخی محققان نیز بر تکراری بودن اشعار او انگشت می‌گذارند اما باید دقت داشت که مضامین اکثر اشعار او تازه و جدید است، این مضامین در سراسر ادبیات فارسی بی‌نظیرند و در واقع به دلیل اهمیت این موضوعات است که شاعر به تکرار آنها پرداخته است. در عین حال چنین تکراری گویای زندگی زنی است که اجازه‌ی تجربه‌ی آزادی در جامعه را ندارد. زندگی‌اش تکراری از مکرراتی است که در چارودیواری خانه می‌گذرد.

منابع

- قرآن کریم.
- آراین‌پور، یحیی. ۱۳۷۹. از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی). ۲جلدی. چاپ هفتم. تهران: زوآر.
- ۱۳۷۹. از نیما تا روزگار ما. چاپ سوم. تهران: زوآر.
- تاجبخش، غزل. ۱۳۷۸. زن، شعر و اندیشه. چاپ اول. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- زرّین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۳. آشنایی با نقد ادبی. چاپ هفتم. تهران: نشر سخن.
- شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۰. ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)، چاپ اول ویرایش دوم. تهران: انتشارات سخن.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۰. کلیات سبک‌شناسی. چاپ. تهران: فردوس.
- فالاحی، اوریا. ۱۳۸۳. نامه به کودکی که هرگز زاده نشد. ترجمه یغما گلروبی. چاپ دوم. تهران: نشر دارنیوش.
- فرخزاد، پوران. ۱۳۸۰. نیمه‌های ناتمام (نگرشی نو در شعر زنان از رابعه تا فروغ). چاپ اول. تهران: کتابسرای تندیس.
- قائم مقامی، بانو عالمتاج (ژاله). ۱۳۴۵. دیوان ژاله قائم مقامی. تهران: ابن سینا.
- کراچی، روح انگیز. ۱۳۸۳. عالمتاج قائم مقامی (ژاله) و هفت بررسی. چاپ اول. شیراز: انتشارات داستان‌سرا.
- ۱۳۸۰. اندیشه‌نگاران زن در شعر مشروطه. تهران: دانشگاه الزهرا.
- کشاورز صدر، محمد علی. ۱۳۳۴. از رابعه تا پروین. چاپ اول. تهران: کاویان.
- یوسفی، غلامحسین. ۱۳۷۹. چشمه روشن. چاپ نهم. تهران: انتشارات علمی.